

آمریکا و خاورمیانه پس از رویدادهای ۲۰ شهریور ۱۳۸۰

پس از انفجارهای نیویورک و واشنگتن که نهاد نظام سرمایه داری و رویکرد نظامیگرانه آمریکا را هدف قرار داد، موضوع سیاست خارجی آمریکا در قبال خاورمیانه، جهان عرب، اسرائیل و فلسطینها در مرکز همایشهای کارشناسی و میزگردهای محدود رسانه ای قرار گرفت. در این میان هیچ یک از مقامات آمریکایی و شبکه رسانه های جمعی این کشور در گستره عمومی بحث چندانی در مورد علل این رویداد مهم نکردند، اما می توان گفت که اظهار نظرهای رییس جمهور آمریکا و موضعگیریهای نمایندگان کنگره و سنای این کشور خطوط تبلیغاتی و توجیهی زیر را درباره ریشه های رویداد ۲۰ شهریور ترسیم کردند:

۱. گرایشی در جهان وجود دارد که با فلسفه و الگوی زندگی آمریکایی مخالف است. این گرایش با توسل به تروریسم در پی نابودی نهادهای عینی الگوی آمریکایی است.

۲. عده ای با دموکراسی به سبک آمریکایی مخالفت می کنند. این عده از طریق ایجاد رعب و وحشت تلاش می کنند، دموکراسی و امنیت مردم آمریکا را نابود سازند.

۳. گرایشی وجود دارد که با افزایش ثروت و قدرت ایالات متحده آمریکا در جهان مخالفت می کند. تضعیف و یا نابودی ثروت و قدرت آمریکا هدف اصلی این گرایش به شمار می رود.

در ارزیابی خطوط تبلیغاتی رسانه های جمعی اسرائیل این نکته به چشم می خورد که تبلیغات اسرائیل به طور کلی حول محورهای یادشده متمرکز بوده است. برخی نویسندگان مشهور رسانه های کلیدی ایالات متحده براین باور هستند که جهانی بودن قدرت آمریکا، هدف اصلی اقدامات تروریستی

است. آنها معتقدند تروریستها با مخالفان نظام سرمایه داری و مقوله جهانی شدن همگام شده اند. فرضیه اصلی این نویسندگان آن است که مسئله اسرائیل و فرآیند صلح در خاورمیانه و نقش ایالات متحده در این دو حوزه هدف اصلی اقدامات تروریستی نیست.

نکته ای که در این میان توجه ناظران را به خود جلب کرده این است که علی رغم این تبلیغات آمریکا و اسرائیل، مردم آمریکا برای نخستین بار عملکرد سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا را بویژه در قبال جهان اسلام و خاورمیانه، در دایره توجهات خود قرار داده اند. حمایت واشنگتن از اسرائیل و رژیمهای فاسد در جهان عرب به محور بحثهای محافل دانشگاهی آمریکا تبدیل شده است. شبکه خبری CNN آمریکا این خط تبلیغاتی را دنبال کرده است که حتی اگر واشنگتن حمایت خود را از اسرائیل و رژیمهای نظیر مصر و عربستان سعودی قطع کند، اقدامات تروریستی متوقف نخواهد شد، زیرا اسلام بنیادگرا اصولاً با غرب و فلسفه و مظاهر مادی آن مخالف بوده و این مخالفت را ادامه خواهد داد.

اگر چه رویدادهای ۲۰ شهریور ۱۳۸۰، مردم آمریکا را نسبت به سیاست خارجی این کشور به صورت محدود آگاه تر کرده و مناظره های روشنفکران در محافل علمی و بعضاً رسانه ای ایالات متحده تردیدهای جدی درباره منطق حمایت آمریکا از اسرائیل مطرح می کنند، اما گستره این تردیدها هنوز به بدنه سیاسی و نهادهای دولتی این کشور سرایت نکرده است. منافع عظیم مالی، نفتی، نظامی و امنیتی آمریکا در خاورمیانه و جهان اسلام از یک سو و نفوذ قابل توجه گروههای فشار صهیونیستی در نهادهای حکومتی و تبلیغاتی آمریکا از سوی دیگر، در آینده قابل پیش بینی مانع از اتخاذ تصمیمهایی می گردد که به کاهش نفوذ ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه و یا حمایت از اسرائیل منجر شود.

در مرحله پس از ۲۰ شهریور ۱۳۸۰، آسیب پذیری سیستم اقتصادی و اجتماعی و امنیتی آمریکا بیش از هر زمان دیگر آشکار شد. این نکته از آن رو اهمیت می یابد که بدانیم آمریکا هیچ گاه در معرض حملات داخلی آنهم به گستردگی رویدادهای ۲۰ شهریور قرار نگرفته بود. مضافاً بر این رکود اقتصادی آمریکا پس از روی کار آمدن جرج بوش، در پی رویدادهای ۲۰ شهریور شدت بیشتری به خود گرفت، از جمله نرخ بیمه های مختلف تا ۲۰ درصد افزایش یافت؛ هزینه های امنیتی در تمامی بخشهای عمومی و خصوصی با افزایشی در حدود ۱۵ تا ۲۵ درصد مواجه شد؛ نرخ رشد بیکاری در این کشور طی دو ماه گذشته به حدود ۶ درصد رسید که این رقم در ۲۳ سال گذشته بی سابقه بوده است. کنگره آمریکا در حال حاضر در حال بررسی لایحه «سبدمحرکه» برای اقتصاد آمریکاست تا از طریق افزایش هزینه های دولتی و وارد کردن پول به اقتصاد آمریکا، روند مصرف گرایی را شتاب بخشد و اقتصاد این کشور را رونق دهد. کاهش بهای نفت نیز برای کنترل هزینه سوخت و افزایش سرمایه گذاری در بخشهای اقتصادی آمریکا صورت می گیرد.

برخی محافل نفتی سقوط بهای نفت را تا مرز ۱۲ دلار در هر بشکه پیش بینی می کنند. همچنین گفته می شود ایالات متحده آمریکا در سال آینده مالی دچار کسری بودجه خواهد شد. دولت جرج بوش حدود دو سال آینده در معرض مقدمات مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۴ قرار می گیرد. از این رو دولت بوش تلاش می کند وضعیت اقتصادی آمریکا را تا دو سال آینده به منظور جذب رأی دهندگان آمریکا بهبود بخشد.

اگرچه سیاست آمریکا در قبال جهان اسلام، خاورمیانه و مسئله فلسطین دستخوش تغییرات جدی نخواهد شد، اما تحولات منطقه خاورمیانه، آمریکا و گروههای صهیونیستی را ناگزیر از تجدیدنظر در سیاستهای خود خواهد کرد. به عبارت دیگر، تحولات جهان اسلام و خاورمیانه زمینه تغییر جهت منافع و سیاستهای آمریکا را هموار خواهد کرد. در محافل آمریکایی فضای بسیار مساعدی درباره ضرورت تغییر سیاستهای ایالات متحده در خاورمیانه ایجاد شده است. گرایش دیگری در آمریکا ملاحظه می شود که ارتباط مقولات و بحرانهای خاورمیانه را با انفجارهای ۲۰ شهریور غیرقابل قبول دانسته و حتی طرح و رواج آن را خیانت به منافع ملی تلقی می کند. دولت آمریکا عمدتاً توجه خود را با مبارزه با تروریسم و برخورد نظامی با عاملان انفجارهای نیویورک و واشنگتن معطوف کرده است. در این میان نوعی خودسانسوری نسبت به بحث درباره مثلث آمریکا (اسرائیل، نفت، فروش اسلحه) در خاورمیانه ملاحظه می شود. دولت و رسانه های آمریکا (بویژه نیویورک تایمز، CNN و سه شبکه اصلی CBS, NBC, ABC) کوشش می کنند به جای طرح بحثهای جدی درباره سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، بی منطقی و ضدآمریکایی بودن تعدادی بنیادگرای اسلامی را مورد بحث قرار دهند.

تحولات بنیادین در خاورمیانه

علی رغم سانسور خبری و تحلیلی در آمریکا، تحولات بسیار مهم در صحنه سیاسی و اجتماعی منطقه خاورمیانه بویژه در کشورهای عرب و پاکستان و افغانستان در حال وقوع است. آنچه تحولات یک دهه اخیر کشورهای عربی را در مقایسه با دهه های پیشین متفاوت می کند (بویژه پیش از قرارداد اسلو) رشد فزاینده قشر تحصیلکرده و تربیت متخصصین در مصر و حوزه جنوبی خلیج فارس و بالارفتن آگاهی آنها نسبت به مسئله فلسطین و موضوع وابستگی دولتهای عرب به آمریکا است. اگر ایالات متحده در گذشته با اقشار فقیر و مهاجر و مبارز چپ مواجه بود، امروزه باید به اقشار تحصیلکرده، متخصص و برخوردار از منابع مالی قابل توجه روبرو شود. این اقشار که طبقه متوسط و متوسط به بالا را در جهان عرب تشکیل می دهند، دارای افکار و تمایلات ضد آمریکایی، ضد اسراییلی و ضد رژیمهای حاکم خود هستند. این رشد سیاسی محصول افزایش پدیده ارتباطات از یک سو و ناکامیهای فزاینده روند صلح میان فلسطینیها و اسراییل است. میانه روها و ملی گراهای عرب که در اوایل دهه ۱۳۷۰ در

پی امضای قرار اسلو جایگاه خود را در منطقه تقویت شده می‌دیدند، امروزه اعتبار فکری و سیاسی و اجتماعی خود را از دست رفته می‌بینند. به جای آنها، اکنون این اسلامگراها هستند که در لایه‌های مختلف اجتماعی جهان عرب نفوذ بلامنازع پیدا کرده و خود را صدرنشین جریان‌سازیهایی فکری و سیاسی کرده‌اند. مخالفت اسرائیل با ایجاد یک دولت مستقل فلسطین و اشکال تراشیهایی فراوان در برابر شکل‌گیری هویت فلسطین به انتفاضة دوم انجامید و افکار عمومی جهان عرب نسبت به ادعای آمریکا و اسرائیل مبنی «راه حل دو دولت مجزای اسرائیلی و فلسطینی» بدبین شد. تحقیر، یأس و خشم، فضای روانی و اجتماعی جهان عرب را نسبت به اسرائیل و آمریکا پر کرده است.

در نظرسنجی به عمل آمده از سوی چند محقق دانشگاه مری لند آمریکا نسبت به موقعیت سیاستهای آمریکا در جهان عرب، ۷۹ درصد از مردم مصر، ۷۵ درصد از مردم امارات متحده عربی، ۷۳ درصد از مردم عربستان سعودی و ۷۰ درصد از مردم اردن مسئله فلسطین را محوری‌ترین چالش فکری و سیاسی شخصی خود قلمداد کردند. آنها به طور کلی اشاره کرده‌اند که مسئله فلسطین با هویت، اصالت، حاکمیت و دین و تاریخ آنها پیوند دارد. در این نظرسنجی، بی‌تفاوتی آمریکا نسبت به افکار عمومی جهان عرب و حمایت بی‌چون و چرا از رژیمهای عرب و سرکوب آزادیخواهان و نیز کشتار و دروغ‌پردازیهایی اسرائیل درباره صلح با اعراب، مورد توجه جدی پرسش‌شوندگان قرار گرفته است. همچنین در این نظرسنجی «مبارزه» به مثابه تنها روش سخن گفتن و کسب امتیاز از سوی اعراب با اسرائیل و آمریکا مطرح شده است. برای نخستین بار در تاریخ مبارزات اعراب با اسرائیل، افکار عمومی و فضای داخلی سیاسی در روند گفت و گوها و مذاکرات و چگونگی برخورد دولتهای عرب با اسرائیل و آمریکا جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داده است. امیر عبدالله و لیبهد عربستان سعودی و حسنی مبارک رییس‌جمهور مصر به دلیل فشار افکار عمومی نتوانسته‌اند به دعوت‌های آمریکا برای دیدار از واشنگتن پاسخ مثبت دهند. در این دو کشور فشار بر روی اسلامگرایان و سرکوب آنها در مقایسه با گذشته شدت بیشتری به خود گرفته است. شبکه تلویزیونی الجزیره که از کشور قطر برنامه‌های خود را پخش می‌کند، نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در اطلاع‌رسانی و شکل‌دهی به افکار عمومی جهان عرب طی سالهای اخیر بویژه پس از رویدادهای ۲۰ شهریور ایفا کرده است. ادامه تحریمهای آمریکا علیه عراق نیز مورد اعتراض افکار عمومی جهان عرب قرار دارد. اکثر رهبران عرب بیش از هر زمان دیگر با بحران مشروعیت مواجه شده‌اند. حتی یاسر عرفات در مقایسه با اسلامگراهایی فلسطینی، اعتبار پیشین خود را از دست داده و افکار عمومی فلسطین بر پایه نظرسنجی مرکز مطالعات فلسطین در رام‌الله به شدت به سوی رهبران اسلامی و تفکر اسلامگرایی گرایش پیدا کرده‌اند. بر این پایه چند تحول مهم در آینده قابل پیش‌بینی مورد توجه قرار می‌گیرد:

۱. در تمامی کشورهای عربی، اسلامگرایان به مثابه مهم‌ترین نیروی سیاسی و اجتماعی ظهور

خواهند کرد؛

۲. فضای ضدآمریکایی و ضداسرائیلی صحنه اجتماعی و سیاسی جهان عرب را فرامی گیرد؛
۳. برای بسیاری از افسار فلسطینی و تحصیلکرده های کشورهای عربی، تنها راه مقابله با سلطه اسراییل و آمریکا، تکیه بر روش «مبارزه» است. اوج گیری محبوبیت بن لادن در جهان عرب در همین چارچوب ارزیابی می شود؛
۴. درگیریهای فلسطینیها با اسراییل تشدید خواهد شد؛
۵. فضای تنش و بحران در نظام اجتماعی کشورهای عربی و سرکوب مخالفان سیاسی بویژه اسلامگراها گسترش بیشتری خواهد یافت؛
۶. مناسبات سیاسی و امنیتی کشورهای عربی با آمریکا از صورت آشکار کنونی اش خارج شده و شکل پنهانی تری به خود خواهد گرفت.

دیدگاه ایالات متحده آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران در مرحله پس از ۲۰ شهریور در همایشها و مجلات تخصصی و بعضاً میزگردهای علمی، دیدگاههای وزارت خارجه آمریکا و منابع اطلاعاتی در قبال جایگاه جمهوری اسلامی ایران نسبت به تحولات اخیر به صورت زیر قابل دسته بندی است:

۱. واکنش سریع جمهوری اسلامی ایران در قبال انفجارهای واشنگتن و نیویورک و محکوم کردن آن از سوی تهران قابل تقدیر است؛
۲. عدم همراهی جمهوری اسلامی ایران با ائتلاف بین المللی علیه تروریسم قابل درک است؛
۳. با توجه به بافت سیاسی مستقل حکومت ایران و مدیریت نظام سیاسی آن از سوی نیروهای بومی، مردم ایران منبع نارضایتی و شکایات خود را نسبت به نارساییهای اجتماعی و اقتصادی، بیرونی نمی دانند بلکه آن را معطوف به مسایل داخلی می دانند؛
۴. در حالی که مردم جهان عرب به دنبال قطع وابستگی حکومتهای خود هستند، مردم ایران برای حکومت خود استقلال سیاسی قائلند. حداکثر چالش مردم ایران حول این نکته متمرکز است که آنها خواهان تکامل نظام سیاسی شان هستند؛
۵. مردم ایران برخلاف مردم جهان عرب که خود را متأثر از مسایل خاورمیانه، فلسطین و اسراییل می دانند، چندان رابطه ای میان خود و پدیده های بیرونی نمی بینند؛
۶. در حالی که بنیادگرایی شیعه و ایرانی پیوسته درونگرا و در حال دفاع از خود دیده می شود، بنیادگرایی اهل سنت به مبارزه با غرب و مظاهر غربی گرایش پیدا کرده است؛
۷. بافت نظام حکومتی جمهوری اسلامی ایران بافتی دوگانه است. بخشی از آن در پی گسترش اسلامگرایی، مبارزه با اسراییل و آمریکا است و بخش دیگر آن میانه رو بوده و عمدتاً خود را حول دستور کار داخلی متمرکز کرده است.

این بافت دوگانه و علایمی که هریک از آنها با سخنرانیها و موضعگیریهای خود نشان می دهند؛ برای مجموعه نظام سیاسی ایران امنیت آفرین بوده است. این ویژگی، مخالفان حکومت ایران در غرب را به شکیبایی و خویشتنداری در برخورد با ادبیات سیاسی ایران سوق می دهد؛

۸. عنصر مذهب در ایران از پایداری همیشگی برخوردار است و تفکر مذهبی در صحنه سیاسی ایران حضوری غیر قابل اجتناب خواهد داشت. روحانیت نقش تعیین کننده ای در سیاست، نظام اجتماعی، فرهنگی عمومی و سیاست خارجی ایفا کرده و خواهد کرد. جریان اصلاح طلب در مجموع موفقیت چندانی نداشته و از یک نیروی سیاسی به یک نیروی روشنفکری و صرفاً رسانه ای تبدیل شده است. رهبری آیت الله خامنه ای در تمامی گروههای سیاسی و نیروهای اجتماعی نیرومند است. ایشان نقش تعیین کننده ای در تمامی امور سیاست داخلی، سیاست خارجی، فرهنگ عمومی و حتی جهت گیریهای اقتصادی کشور ایفا می کنند. مواضع آیت الله خامنه ای در قبال انفجارهای آمریکا، حملات آمریکا به افغانستان و مسئله اسراییل با توجه به جایگاه ایران در جهان اسلام بسیار دقیق و حساب شده است.

استراتژی آمریکا در قبال منطقه خاور میانه و جمهوری اسلامی ایران

دولت آمریکا با پدیده های بسیار پیچیده ای در سیاست خارجی خود در قبال جهان اسلام، کشور های عربی، مسئله فلسطین، جمهوری اسلامی ایران و محور افغانستان - پاکستان مواجه است. آمریکا در هیچ یک از کانونهای بحران جهان با وضعیت مشابه چالشهای فوق روبرو نیست. از یک سو آمریکا خود را قدرتی می داند که با رویکرد حفظ وضعیت موجود پیوند دارد و منافع اقتصادی آن در چارچوب کنترل جهان عرب و منافع نفتی تعریف می شود و از سوی دیگر در مصر، عراق، عربستان سعودی، فلسطین و پاکستان و افغانستان با جریانهای مخالف بسیار جدی مواجه است. گرایش ضد آمریکایی در هیچ یک از مناطق جهان در مقایسه با جهان عرب و جهان اسلام قابل اندازه گیری نیست. منافع اقتصادی آمریکا، درآمد سرشار ناشی از فروش تجهیزات نظامی به کشورهای عربی و موقعیت گروههای فشار صهیونیستی در ساخت سیاسی ایالات متحده آمریکا، اجازه نمی دهد دولتمردان آمریکا نسبت به سیاستهای خود در قبال جهان اسلام و منطقه خاور میانه تجدید نظر کنند. چنانکه در بالا اشاره شد، حتی فرصت بحث جدی در این زمینه در شرایط کنونی به چشم نمی خورد. پاسخگویی به افکار عمومی و حفظ موقعیت آمریکا، مهمترین اولویت دولت بوش در مرحله پس از رویدادهای ۲۰ شهریور به شمار می رود. حتی می توان گفت که بمباران افغانستان تحت عنوان مبارزه با تروریسم علاوه بر تأمین نیازهای مربوط به ابهت آمریکا، در چارچوب پاسخگویی به افکار عمومی و حفظ موقعیت حزب جمهوریخواه در سیاست داخلی این کشور نیز قابل ارزیابی است. از این رو به نظر نمی رسد آمریکا در شرایط کنونی با فشار داخلی برای تغییر سیاستهای خاور میانه ای خود مواجه شود.

تیم کابینه بوش که از جناحهای حامی صنایع نظامی آمریکا تشکیل شده، پوشش مبارزه با تروریسم را بهانه بسیار خوبی برای تقویت کارآمدی قدرت نظامی آمریکا می‌داند. این مسئله از طریق دریافت سفارشات جدید تسلیحاتی قابل حصول است. دولت بوش قراردادی با کارخانه لاک‌هید آمریکا منعقد کرد که به موجب آن این کارخانه عهده دار تولید سه هزار جنگنده اف-۳۵ به ارزش ۲۰۰ میلیارد دلار شد. این قرارداد نظامی قدرت تحرک آمریکا را در افزایش سطح و کیفیت تکنولوژی عمومی بویژه تکنولوژی نظامی در مقایسه با وضعیت رقبای اروپایی و روسیه بالا می‌برد. پس از رویدادهای ۲۰ شهریور، مبلغ ۳۰۰ میلیارد دلار بی‌هیچ مخالفتی از سوی نمایندگان کنگره و مجلس سنا و نمایندگان رسانه‌های گروهی به بودجه نظامی آمریکا برای چهار سال آینده افزوده شد.

این در حالی است که دولت کلینتون موفق شده بود سالانه ۳۰ تا ۴۰ میلیارد دلار از هزینه‌های تسلیحاتی را به بخش تأمین اجتماعی و آموزش منتقل کند. نیروهای مسلح آمریکا سالانه، حدود ۴۷٫۵ میلیارد دلار در بخش تحقیقات نظامی، ۱۲۶ میلیارد دلار در هزینه‌های جاری و ۶۲ میلیارد دلار در بخش حقوق پرسنل هزینه می‌کنند. در واقع ۳۵ درصد از کل هزینه‌های نظامی جهان به آمریکا اختصاص دارد. روسیه، ژاپن، چین، فرانسه، انگلستان و آلمان به ترتیب ۷، ۹، ۴٫۹، ۴٫۶، ۴٫۵ و ۳٫۸ میلیارد دلار هزینه می‌کنند. این هفت کشور روی هم رفته نزدیک به ۶۵ درصد از کل هزینه‌های نظامی جهان را به خود اختصاص داده‌اند. می‌توان گفت که انفجارهای آمریکا به قدرتمندتر شدن نظامیان آمریکا در صحنه بین‌المللی و به نفوذ وسیعتر دستگاههای امنیتی این کشور (اف‌بی‌آی و سیا) در صحنه داخلی و بین‌المللی کمک خواهد کرد.

علی‌رغم تحولات شگرف جهانی، مبنای اصلی استراتژی آمریکا همچنان بر منطق تک‌قطبی جهان و سلطه بر منطقه خاورمیانه استوار است. آمریکا در این چارچوب بحرانها و مشکلات خود را با روسیه و چین به طور موقت کنار گذاشته تا از حمایت مقطعی آنها در عملیات نظامی و اقدامات دیپلماتیک در منطقه خاورمیانه بهره‌مند شود و همزمان با چند جبهه در صحنه جهانی تقابل نداشته باشد. به نظر می‌رسد با وجود آریل شارون در حکومت اسرائیل و اولویتهای امنیتی سیاست خارجی آمریکا، واشنگتن نتواند نقش مؤثری در حل و فصل مسئله دولت فلسطین و فشار بر اسرائیل جهت تغییر خط مشی ایفا کند. از سوی دیگر ایالات متحده آمریکا در پی آن است که با پشتیبانی مالی و لجستیکی، حکومتهایی نظیر مصر و اردن را حفظ کرده و حضور خود را در منطقه جزیره العرب به صورت شکلی متحول کرده و آن را به فاز حضور غیرمستقیم تغییر دهد. در این چارچوب امکان اینکه آمریکا با تبلیغات وسیع، تحریمهای عراق را به صورت محدود کاهش دهد تا در افکار ضد آمریکایی عرب تغییری ایجاد کند، وجود دارد.

آمریکا در افغانستان همزمان استراتژی سه شاخه‌ای دنبال می‌کند. اول دستگیری یا قتل بن لادن، دوم حذف حلقه اصلی گروه طالبان و سوم برقراری سلطه مستقیم سیاسی بر کل یا بخشی از

افغانستان. تحقق هدفهای یادشده با توجه به شرایط پیچیده افغانستان و حمایت‌های غیر مستقیم جهان عرب و پاکستان از گروه طالبان، بسیار دشوار به نظر می‌رسد. آمریکا کوشش خواهد کرد از طریق ناتو، سازمان ملل متحد و نیروهای نظامی برخی کشورهای اسلامی غیر عرب، نفوذ غیر مستقیم خود را در افغانستان برقرار سازد. هدف میان مدت آمریکا در این زمینه، حضور در افغانستان و دسترسی به آسیای مرکزی جهت محدود کردن روسیه و چین از یکسو و سلطه بر منطقه جنوب آسیا و محدود کردن ایران از سوی دیگر است. هدف میان مدت دیگر دولت بوش که نخستین سال ریاست جمهوری را می‌گذراند، حضور نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس، جزیره العرب و جنوب آسیاست. به نظر می‌رسد آمریکا خود را برای رویارویی نظامی و امنیتی با نیروهای مخالف خود در سطح منطقه آماده می‌کند. برای دولت بوش، مسئله فلسطین اهمیت چندانی ندارد، بلکه جریان انتقال نفت و فروش تجهیزات نظامی به کشورهای منطقه در اولویت قرار دارد.

رویارویی آمریکا با جهان عرب از یک سو و افغانستان از سوی دیگر، ترکیه و جمهوری اسلامی ایران را در جایگاه متفاوتی قرار می‌دهد. به طور طبیعی ترکیه به عنوان سپر جنوبی پیمان ناتو همراه با استراتژی سرکوب و نظامی‌گری آمریکا در خاورمیانه و جنوب آسیا همراه خواهد بود و بهره‌بردارهای خود را در کسب امتیاز حامی سیاست، اقتصادی و نظامی از سنا و کنگره آمریکا خواهد کرد. در این میان به نظر نمی‌رسد ایالات متحده در شرایط کنونی قصد رویارویی با جمهوری اسلامی ایران داشته باشد. در مرحله بعد از ۲۰ شهریور نیز فضای ضد ایرانی در کشور آمریکا به شدت فروکش کرده و تبلیغات ضد عرب جایگزین آن گردیده است. خاطر نشان می‌شود که گروه سیاست خارجی دولت بوش، ایران را عمدتاً خارج از خاورمیانه می‌داند و بیشتر در قلمروهای مربوط به ترکیه، آسیای مرکزی و روسیه به ایران می‌نگرد. وزارت خارجه و شورای امنیت ملی آمریکا، جمهوری اسلامی ایران را به عنوان نیرویی در مقابل روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز ارزیابی می‌کند. یکی از دلایل عمده علاقمندی آمریکا به برقراری مذاکره با ایران تقویت نیرویی است که در تحلیل نهایی می‌تواند در برابر روسیه قرار گیرد. آمریکاییها همچنان معتقدند در شرایطی که فضای ضدآمریکایی در جهان اسلام در حال گسترش است، برقراری نوعی رابطه با ایران که مظهري از یک حکومت دینی و اسلامی به شمار می‌رود و پیشینه ضدآمریکایی دارد، می‌تواند اهمی مهم در دیپلماسی آمریکا در جهان اسلام، قلمداد گردد. در واقع و از دیدگاه آمریکا، ایران در مجموع می‌تواند نیروهای تندرو را تعدیل کند. به همین منظور و در شرایط جدید، جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک نیروی مستقل و معتدل سیاسی از جذابیت ویژه‌ای برخوردار شده است. □